«دباغان» پس ازهزار سال؛

خانه‌هایی بر ویرانه‌های کُهَنبَر

«قدیمی‌ها همه رفته‌اند» این را نصرت‌الله نوروزی می‌گوید که با هم محلی قدیمی‌اش روی پله مسجد دباغان نشسته‌است.

پیرمردهای محل هنوز یادشان هست که برای کنجکاوی به داخل میمون قلعه می‌رفتند تا مسیرهای آن را کشف کنند.

حسین مولایی می‌گوید: «یک‌تکه از لاستیک را آتش می‌زدیم تا مسیر را روشن کند. خیلی دود می‌خوردیم؛ ولی تا آخر تونل‌های تنگ و تاریک را می‌رفتیم و قهرمان‌بازی درمی‌آوردیم.» در حین گفتن این حرف‌ها هردو می‌خندند.

● قدیمی‌ترین بقالی

از کوچه مجاور مسجد دباغان پایین می‌روم. سمت چپ، خرابه‌هایی است که تا چند سال قبل جزو بافت اصلی محله بوده. سمت راست چند آپارتمان نوساز با شیشه‌هایی شکسته قرار دارند که حریمشان مسدود شده و خانه‌ها به دلیل افکن کردن کوچه تخلیه‌شده‌اند. کمی پایین‌تر و بعد از نانوایی، یک بقالی است که می‌گویند از کسبه قدیمی محله است. روی دیوار بقالی یک عکس قدیمی قاب شده که زیر آن نوشته‌شده: «بچه‌های محله دباغان. سال ۱۳۵۸»

رحیم گلشاهی فرد، صاحب این مغازه که حالا با پشتی خمیده، پشت دخل این دکان نشسته، در عکس اما مرد جوانی است با قامتی بلند و عینکی روی صورت. می‌گوید: «عکس را خودم گرفته‌ام. یک‌شب جمعه بود، بچه‌ها تور بسته بودند و در همین گذر والیبال بازی می‌کردند. صدایشان زدم و دوربین را روی سه‌پایه گذاشتم و عکس را گرفتم.» از حال و احوال الآن آدم‌های داخل عکس می‌گوید و می‌رسد به اینکه: «هیچ‌کدامشان حالا در این محله زندگی نمی‌کنند. همه رفته‌اند محلات بالاتر. یک نفرشان هم در حادثه‌ای از دنیا رفت.»

پسربچه‌ای می‌آید و خرید می‌کند و می‌گوید پدرم خودش می‌آید حساب می‌کند. این کاسب ۷۱ ساله، همه مشتریانش را می‌شناسد و برای بردن نسیه چیزی در دفترش نمی‌نویسد: «این مغازه قبلاً عطاری بود. ۵۰-۶۰ سالی پدرم اینجا بود و بعد از او هم من آمدم.»

دیوان اشعارش را باهم نگاهی می‌اندازیم. تقریباً از همه وقایع زندگی‌اش شعر سروده و انگار تمام زندگی‌اش در محله دباغان گذشته است.

آن‌طور که در اشعار هم پیداست، اهالی غمخوار هم بودند و از مشکلات و حال هم خبر داشتند. عکس‌های دیگری را هم از همین مغازه و بچه‌های همین محله نشانم می‌دهد.

بعدازاین گفت‌وگو، با دانستن صمیمیت بین اهالی و آن همه عشق رحیم گلشاهی فرد به این محله، حالا دیگر حال و هوای این مغازه که درست روبه‌روی منازل تخریب‌شده قراردارد، از پشت آن دخل و با آن یادگاری‌ها به نظرم خیلی دلگیر است.

● گورستان جنگلی

در انتهای همان کوچه و در ضلع جنوبی محله، تقریباً مقابل درب شمالی گلزار شهدا، به یک مغازه سفیدکاری می‌رسم، با ظروف مختلف مسی که بر در و دیوارش آویزان شده، مغازه بخشی از حیاط یک‌خانه است.

صاحب ۷۰ ساله این دکان، هنوز در منزل پدری‌اش زندگی می‌کند. او هم به یاد دارد روزهایی را که محله شکل کاملاً متفاوتی داشت: «این قسمت از مزار شهدا که حالا محل تدفین پدر و مادر شهیدان شده، پر بود از درختان چنار قدیمی. زیر درخت‌ها گوجه و بادمجان می‌کاشتند، هرچند محصولات خیلی خوبی داشت؛ اما چون قبل از آن‌هم اینجا قبرستان بود، بعضی همسایه‌ها ازاینجا صیفی‌جات نمی‌خریدند و می‌گفتند خاک مرده است.»

این کاسب قدیمی با نیشخندی می‌گوید: «حتی به‌جای همین خانه‌ها هم قبلاً قبرستان بود. دورتادور شاهزاده حسین فقط قبر بود.»

البته او تأکید می‌کند که از این تغییرات فقط ۶۰ سال می‌گذرد و جالب است که به نظرش زمان زیادی برای این‌همه تغییر نیست!

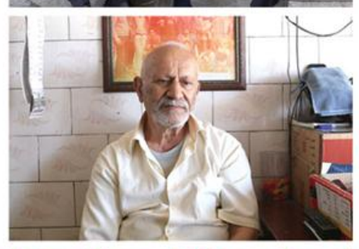

● روضه ۷۰ ساله

چند خانه آن‌طرف‌تر، خانمی با مقنعه سفید و چادرنماز آمده تا نان سنگکی را که یکی از جوانان همسایه برایش خریده تحویل بگیرد. این دختر بزرگ خانواده «پهلوانی» که او را به نام همسرش «بابایی» می‌شناسند، در مقابل کوچه شهید مهراندشت می‌گوید: «تمام این کوچه دباغ‌خانه بود. پوست گوسفند را آش می‌گذاشتند.» در مورد آش با پوست گوسفند توضیح می‌دهد: «آش نه به این معنی که آن را بخورند. پوست را می‌پختند و آماده‌اش می‌کردند برای اینکه جلوی یک پشتی و در اتاق پهن کنند و روی آن بنشینند. قدیم در همه خانه‌ها که مبل نبود»

البته به روایت او اداره بهداشت دباغ‌خانه‌ها را جمع کرد: «بعضی از دباغ‌ها به تهران رفتند تا انجا کار کنند؛ ولی اداره بهداشت دباغی‌های آنجا را هم جمع کرد، به‌هر حال اسم محله هنوز دباغان مانده‌است.»

این خانم مسن که پس از ازدواج هم ترجیح داده تا در محله قدیمی و در منزل نوسازی شده پدرش زندگی کند، از مسیر رفت‌وآمد ماشین‌های تدفین و عزاداران از مقابل خانه‌های این کوچه ناراضی است: «هرروز صدای شیون و ناله و مصیبت. ما چه گناهی کردیم؟ کاش میراث فرهنگی بیشتر به این محل می‌رسید.»

موقع صحبت می‌گوید دهانم خشک شد و خیلی راحت به آشپزخانه همسایه‌اش می‌رود و آب می‌خورد؛ فرهنگ همسایه داری که درحال حاضر دیگر به ندرت دیده می‌شود، اما اینجا همچنان رونق دارد.

او با گشاده‌رویی مرا به منزلش دعوت می‌کند و با گرمی و اصرار آن‌طور که شیوه قزوینی‌هاست پذیرایی می‌کند: «باید بخورید. به خدا نمی‌ذارم برید. باید سیب بخورید، خیار پوست بکنید، حداقل شلیل بردارید.»

در خانه خاندان پهلوانی ۷۰-۸۰ سال است که روضه‌خانی برپاست. خودش ۲۶ سال است که خادم افتخاری حسینیه امامزاده حسین است: «خانه‌ام همیشه دعاست؛ یکشنبه‌ها اما دعا مخصوص خانواده شهداست.»

> «پایین محله دباغان، جایی که الآن اداره آگاهی شده‌است، یک حصار بود. یکی از دروازه‌های شهر هم آنجا بود به نام «کنده بار» یا به قولی «خندق بار» که وقتی شتربان‌ها می‌خواستند وارد شهر شوند، باید ازآنجا عبور می‌کردند. گاهی هم که شبی، نیمه‌شبی بود و دروازه‌بان خواب بود، ساربان‌ها به زنگوله شتر و پاهایشان نمد می‌بستند که صدا ندهد و دروازه‌بان را بیدار نکند.»
>
> صحبتش که به اینجا می‌رسد، رو به دوستش می‌کند و هر دو می‌خندند، معلوم است یاد خاطره‌ای افتاده‌اند: «ما وقتی می‌خواهیم با کسی شوخی کنیم، می‌گوییم دروازه‌بان خواب بود که شما توانستید وارد شهر شوید؟»
>
> این روایت یکی از پیرمردهای محله دباغان است؛ از این محله قدیمی که امروز چیز زیادی از آن باقی نمانده‌است. حالا سکوت این ویرانه‌ها، سگ‌های ولگردش و گَردی که با هر وزش باد از ویرانه‌های آن به هوا بلند می‌شود، درست شبیه به گورستانی است که در تصاویر کتاب‌های تاریخی دیده بودم. انگار نه انگار که بیش از صدها سال است که دیگر اینجا از «گورستان کهنبر» خبری نیست.
>
> نفیسه کلهر

یکی از برادران او و پسر بزرگ خانواده پهلوانی، صاحب زورخانه حضرتی در همین محله بوده که چند سال پیش مرحوم شده‌است.

پدرش مشهدی اکبر پهلوانی به‌جای همین خانه دوطبقه، خانه بزرگی داشته که دورتادور حیاط آن اتاق‌ها بودند. خانم بابایی از آن روزها این‌طور می‌گوید: «دورتادور حیاط ایوانی بود با نرده‌های چوبی. محرم‌ها خانم‌ها می‌نشستند در ایوان. دسته‌های سینه‌زنی می‌آمدند و نوحه می‌خواندند و سینه می‌زدند. گروه دیگری تعزیه اجرا می‌کردند و مراسم مفصلی بود و شب آخر هم شام آبگوشت بود.»

از دروازه کَنده‌بار می‌گوید که در قسمت جنوبی این محل بود: «همین قسمتی که الآن اداره آگاهی شده، کاروان شترها بارهایشان را می‌گذاشتند و استراحت می‌کردند.» به سمت آتش‌نشانی اشاره می‌کند و می‌گوید: «حتی حجره‌ای هم اینجا بود که تا چند سال پیش هم هنوز ساختمانش وجود داشت؛ اما برای ساختن ساختمان آتش‌نشانی حجره خراب شد. یک تپه هم در نزدیکی دروازه شهر بود که عصرها مردها آنجا می‌نشستند؛ اسمش برج بود.»

● زندگی شهری دباغان

هرچند در نقشه‌ی چاپ شده در کتاب «مینودر» قسمت جنوبی محله دباغان با نام محله «خندق بار» معرفی شده که اهالی این را قبول ندارند.

تقریبا همه اهالی در مورد محدوده محله دباغان هم نظرند که دباغان دو بخش دارد: «دباغان از شمال خیابان «شاه رضای قدیم» که الان نامش شده «منتظری قدیم» تا مسجد «جامع» و از جنوب خیابان «شاه رضا قدیم» هم تا گلزار شهدا ادامه دارد.»

البته دختر خانواده پهلوانی توضیح می‌دهد: از آن سمت خیابان منتظری که می‌رویم به سمت آسیدجمال، یک حمام دیگر بود به نام حمام «بَیَم» که آن را خراب کردند. یک حمام «کلانتر» هم سمت امامزاده حسین بود که بعدها اسمش شد «مقدم» و هنوز هم کار می‌کند و تقریباً حمام نمره شده.

حمام سوم حمام «حاج محرم» بود که روبروی خانه امینی‌ها است. «حاج مَرم» می‌گفتند به آن که الآن سفره‌خانه شده، ولی مدتی است که در آن را بسته‌اند.

اما در کتاب مینودر، تنها دو حمام برای این محله نوشته‌شده؛ یکی در مجاورت مسجد جامع به نام حمام «سیدیان» و دیگری پشت مسجد جامع به نام «به بم» سایر حمام‌ها به نظر سرهنگ گلریز متعلق به محلات مجاور بوده‌است.

اهالی می‌گویند از خانواده‌های بزرگ محله دباغان «حاج رفیعی‌ها»، «عباباف‌ها»، «پهلوانی‌ها» و «جیریکی‌ها» بودند. عباباف‌ها کارخانه کشمش داشتند و باغداران بزرگی بودند. یک کوچه هم به نام عباباف‌ها بود. ۵۰-۶۰ سال پیش هم که عرب‌ها از عربستان به قزوین آمدند، یکی از خانه‌های عباباف‌ها را خریدند و در این محل ساکن شدند و هنوز هم در ایام محرم، ده شب در خانه عربستانی‌های قزوین دعا و روضه برپاست.

اهالی محل به یاد دارند که یک آب‌انبار سر کوچه «عباباف‌ها» و یک آب‌انبار هم سر کوچه «ولدآبادی‌ها» بود که بااینکه آب‌انبارهای شخصی محسوب می‌شدند اما همه خانه‌های اطرافشان از آن‌ها آب می‌بردند. بقایای آب‌انبار «کنده بار» در جنوب محله هم هنوز باقی است، هرچند ورودی‌اش را خرابش کرده‌اند. همین‌طور آب‌انباری در کنار امامزاده حسین(ع)، که متعلق به شاهزاده حسین بود. آب‌انبار «آقا» هم کنار مسجد آقا بود. آن‌طور که در مینودر نوشته‌شده؛ نبش کوچه مرحوم «آقا میرعبدالصمد».

اما در کتاب مینودر تنها از آب‌انباری در سلامگاه و آب‌انبار «لله» نزدیک باغ نظام‌آباد و «نظر بیک» در گذر دباغان به‌عنوان آب‌انبارهای این محله نام برده شده و آب‌انبار «ولدآبادی‌ها» و «شیخ حسن» و «حاج مهدی» و «حاج وکیل»، «آبگوشتی‌ها»، «آقادائی» جزو محله خندق بار عنوان‌شده‌است.

● امامزاده ای در میان ویرانه‌ها

اما مهمترین اثر مذهبی شهر قزوین که در محله دباغان قرار دارد، مرقد امامزاده حسین(ع) است که اکنون، طرح توسعه این امامزاده، باوجوداینکه آسیب زیادی به بافت تاریخی محله زده، نیمه‌کاره رها شده‌است. این طرح که از سال ۹۱ با مشارکت شهرداری، اداره اوقاف، راه و شهرسازی و میراث فرهنگی قزوین کلید خورد، پس از بین رفتن بخش مهمی از این بافت تاریخی بلاتکلیف مانده‌است.

بانویی در مقابل سلامگاه می‌گوید: «نمی‌دانم کی قرار است اینجا درست شود؟ مثل مناطق جنگ زده شده».

در طول مصاحبه چندین بار پیش آمد که اهالی بی‌مقدمه از وضعیت محله شکایت کردند؛ از معتادان و سگ‌های ولگرد که در خرابه‌ها مخفی می‌شوند. پیرمرد چنان از این وضعیت به ستوه آمده‌بود که فریاد زد: «چقدر صبر کنم؟ مگر من چند سال دیگر زنده هستم که هرروز این وضعیت را تحمل کنم؟»

درحالی که علی صفری، شهردار قزوین اعلام کرده که شهرداری تمام سهم خود از هزینه‌های این پروژه را پرداخت کرده و این وضعیت به دلیل کوتاهی سایر دستگاه‌های اجرایی و برخی از نهادها است؛ اما مردم این محل در ناهماهنگی بین سازمان‌ها، بیشترین آسیب را متحمل می‌شوند.

در میان خاک‌های باقی‌مانده از خانه‌های دباغان، حالا تک‌درخت‌هایی هستند که روزی زینت‌بخش حیاط منازلی بودند؛ درخت‌هایی که بارها بریده‌شده و در ویرانه‌ها دوباره جوانه‌زده‌اند یا کودکانی که هنوز صدای بازیشان از میان خرابه‌ها قطع نمی‌شود، همه نشانی از تلاش برای حفظ نبض زندگی در محله دارند.

هرچند از کوچه‌های آشتی‌کنان، دیوارهای کاهگلی، حیاط‌های باصفا و از همه مهمتر اهالی اصیل این محله، دیگر اثری نیست و قسمت مهمی از بافت تاریخی، اجتماعی و فرهنگی محله از بین رفته و تنها خرابه برجا مانده، اما سهم اهالی خانه‌های باقی‌مانده از آسایش، رفاه، امنیت و حقوق زندگی شهرنشینی کی و کجا قرار است محقق شود؟

*** گزارش کامل را می‌توانید در سایت پیام شهر بخوانید**

● محله دباغان

با وجود اختلاف نظر در رابطه با محدوده دقیق محله اما اهالی معتقدند که دباغان از سمت شمال از مسجد جامع و از جنوب تا گلزار شهدای امامزاده حسین(ع) و از غرب و شرق از مولوی تا آستان مطهر امامزاده حسین(ع) بوده‌است.

● امامزاده حسین(ع)

مهمترین اثر مذهبی شهر قزوین که در محله دباغان قرار دارد، مرقد امامزاده حسین(ع) است که براساس برخی روایات یکی از فرزندان امام رضا(ع) است.

این آرامگاه تا قرن ۸ و ۹ هم بنای آبرومندی داشت. بارها مرمت شد اما در ۱۳۰۷ قمری و دوران حاکمیت سعدالسلطنه، تعمیراتی اساسی در این بنا انجام گرفت و شکل معماری قاجاری پیدا کرد.

● میمون قلعه

جزو اولین بناهای تاریخی بعد از اسلام در شهر قزوین است. منصوب به «میمون بن عون» یکی از اعرابی که از عربستان به قزوین مهاجرت کردند. یک قلعه نظامی بوده که کاربرد سکونتی هم داشته است.

● مقبره شهید ثالث

آرامگاه «حاج میرزا ابوالقاسم بهشتی شیرازی»، از تجار متمول و سرشناس قزوین که در زمان حیاتش برای خود ساخت و زمانی که در سال ۱۲۶۱ قمری، شهید ثالث یعنی «حاج ملا محمدعلی برغانی» به دست عوامل فرقه بابیه شهید شد، پیکرش را به امانت در این مقبره قراردادند، تا بعد از مدتی به عتبات ببرند؛ ، موقع انتقال به عتبات می‌بینند که پیکر شهید سالم است. مردم با تجمع از بردن پیکر شهید به کربلا ممانعت می‌کنند و از آن زمان این مقبره به مقبره شهید ثالث معروف می‌شود.

یک سال بعد از شهادت شهید ثالث، حاج ابوالقاسم بهشتی نیز مرحوم می‌شود و در کنار شهید ثالث در همین حجره، دفن می‌شود.

● وضعیت کنونی

طرح توسعه امامزاده حسین(ع) آسیب زیادی به بافت تاریخی، اجتماعی و فرهنگی محله زده و از طرفی نیمه کاره رها شده‌است. این وضعیت موجب نارضایتی شدید اهالی است.

● گورستان کهنبر

گورستان «کُهنبَر» یا «عتیق» که دورتادور امامزاده حسین و به وسعت خیلی زیادی بوده، قدیمی‌ترین گورستان شهر قزوین است که «حمدالله مستوفی» در «تاریخ گزیده» و «امام رافعی» در کتاب «التدوین» و قبل از آن نیز «حافظ خلیل قزوینی» در قرن چهارم در کتابش به آن اشاراتی کرده‌بودند.

● مسجد دباغان

روی کاشی‌های محراب سال ساخت مسجد را ۱۴۲۳ قمری نوشته است. آن را مسجد کوچیکه می‌نامیدند. اما در سال ۱۳۵۸ و در جریان مرمت، آن را گسترش دادند و حالا مسجد به نسبت بزرگی شده‌است.

* مهدی نورمحمدی، قزوین پژوه